**(فد) در وجوب متابعت نمودن تعاليم مظاهر الهيّه**

سؤال: نفوسی که باعمال خيريّه و خير خواهی عمومی موفّقند و اخلاق مرضيّه دارند و جميع خلق را محبّت و مهربانی مينمايند و فقرا را ميپرورند و در صلح عمومی ميکوشند ديگر چه احتياج بتعاليم الهی دارند لهذا خود را مستغنی ميشمرند ، حال اين نفوس چگونه است ؟

جواب: بدانکه اين اعمال و رفتار و گفتار ممدوح است و مقبول و شرف عالم انسانيست ولی مجرّد اين اعمال کفايت ننمايد زيرا جسديست در نهايت لطافت ولی بی روح بلکه سبب حيات ابديّه و عزّت سرمديّه و نورانيّت کلّيّه و فوز و فلاح حقيقی اوّل عرفان الهی است و اين معلوم است که معرفت حقّ مقدّم بر هر عرفانيست و اين اعظم منقبت عالم انسانيست زيرا در وجود ، معرفت حقايق اشيا فوايد جسمانی بخشد و مدنيّت صوری ترقّی نمايد امّا عرفان الهی سبب ترقّی و انجذاب روحانی و بصيرت حقيقی و علويّت عالم انسانی و مدنيّت ربّانی و تعديل اخلاق و نورانيّت وجدان گردد . و ثانياً محبّة اللّه است که بعرفان حقّ نور محبّة اللّه در زجاجه قلب بر افروزد و اشعّه ساطعه‌اش آفاق را روشن نمايد و وجود انسانرا حيات ملکوتی بخشد و فی الحقيقه نتيجه وجود انسانی محبّة اللّه و محبّة اللّه روح حياتست و فيض ابديست . اگر محبّة اللّه نبود عالم امکان ظلمانی بود اگر محبّة اللّه نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود اگر محبّة اللّه نبود کمالات عالم انسانی محو و نابود بود اگر محبّة اللّه نبود ارتباط حقيقی در نشأه انسانی نبود اگر محبّة اللّه نبود اتّحاد روحانی مفقود بود اگر محبّة اللّه نبود نور وحدت عالم انسانی مخمود بود اگر محبّة اللّه نبود شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش يکديگر نمی نمود اگر محبّة اللّه نبود اختلاف و انشقاق بدل به ائتلاف نميگشت اگر محبّة اللّه نبود بيگانگی بيگانگی منتهی نميشد اگر محبّة اللّه نبود اغيار يار نميشد و محبّت عالم انسانی اشراقی از محبّة اللّه و جلوه ای از فيض موهبة اللّه است . و واضح است که حقائق نوع انسان مختلف است و آراء متباين و احساسات متفاوت و اين تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بين افراد نوع انسان منبعث از لوازم ذاتيست زيرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که منحلّ بصور نامتناهی است پس محتاج بيک قوّه کلّيّه هستيم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کلّ گردد و بآن قوّت اين اختلاف را حکمی نمايد و جميع افراد را در تحت نفوذ وحدت عالم انسانی در آرد . و اين واضح و مشهود است که اعظم قوّت در عالم انسانی محبّة اللّه است ملل مختلفه را بظلّ خيمه يگانگی آرد و شعوب و قبائل متضادّه و متباغضه را نهايت محبّت و ائتلاف بخشد . ملاحظه نمائيد که بعد از حضرت مسيح بقوّت محبّة اللّه چه قدر امم و اجناس و قبائل و شعوب مختلفه در ظلّ کلمة اللّه در آمد و مباينت و اختلاف هزار ساله بکلّی محو و نابود شد اوهام جنس و وطن از ميان برفت و اتّحاد جان و وجدان حاصل گرديد و کلّ مسيحی حقيقی و روحانی گرديدند . و ثالث منقبت عالم انسانی نيّت خير است و نيّت خير اساس اعمال خيريّه است و بعضی از محقّقين نيّت را مرجّح بر عمل دانسته‌اند زيرا نيّت خيريّه نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس ولی ممکن که انسان بظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد . مثلاً قصّاب گوسفنديرا پروراند و محافظه کند ولی اين عمل مبرور قصّاب مبنی بر غرض انتفاع است و نتيجه اين پرورش ذبح گوسفند مظلوم است . چه بسيار از اعمال مبرور که مبنی بر اغراض نفسانيّه است امّا نيّت خيريّه مقدّس از اين شوائب . باری بعد از عرفان الهی و ظهور محبّة اللّه و حصول انجذاب وجدانی و نيّت خيريّه اعمال مبروره تامّ و کاملست و الّا هر چند اعمال خيريّه ممدوح است ولی بدون آنکه مستند بعرفان الهی و محبّت ربّانی و نيّت صادقه باشد ناقص است . مثلاً وجود انسانی بايد جامع کمالات باشد تا کامل گردد بصر بسيار محبوب و مقبول ولی بايد مؤيّد بسمع باشد و سمع بسيار مقبول ولی بايد مؤيّد بقوّه ناطقه باشد و قوّه ناطقه بسيار مقبول ولی بايد مؤيّد بقوّه عاقله باشد و قس علی ذلک سائر قوی و اعضا و ارکان انسانی و چون اين جمعيّت قوی و حواسّ و اعضا و اجزا حاصل گردد کامل شود . حال در عالم بعضی نفوس پيدا شده‌اند فی الحقيقه خير عموم خواهند و بقدر قوّه بمعاونت مظلوم و اعانت فقرا قيام نمايند و مفتون صلح و آسايش عمومی هستند هر چند از اين جهت کاملند لکن از عرفان اللّه و محبّة اللّه محروم و ناقص . جالينوس حکيم در کتاب خويش که شرح رساله افلاطون در سياست مدنيّه است مينويسد که عقايد دينيّه دخل عظيمی در مدنيّت صحيحه دارد و برهان بر اين اينکه " جمهور ناس سياق اقوال برهانيّه را ادراک نتوانند و از اين جهت محتاج کلمات رموزيّه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند و دليل بر ثبوت اين مطلب آنکه اليوم مشاهده می کنيم که قوميرا که مسمّی بنصاری‌اند و بثواب و عقاب معتقد و مؤمن از اين طائفه افعال حسنه صدور مينمايد مثل افعال نفسی که فيلسوف حقيقی است چنانچه جميع ما عياناً مشاهده مينمائيم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتياقشان بعدل و انصاف از متفلسفين حقيقی محسوبند " ) انتهی (. حال شما دقّت نمائيد که صدق و جانفشانی و احساسات روحانيّه و نوايای صادقه و اعمال خيريّه نفوس مؤمن بمسيح بچه درجه بود که جالينوس حکيم فيلسوف با وجود آنکه از ملّت مسيح نبود شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس داده که ميگويد اين نفوس فيلسوف حقيقی هستند . اين فضائل و خصائل بمجرّد اعمال خيريّه حاصل نگردد اگر مقصد مجرّد حصول و صدور خير است اين چراغ نيز الآن روشن است و اين محلّ را منوّر نموده هيچ شبهه ای نيست که اين روشنائی خير است با وجود اين اين سراجرا ستايش ننمائی اين آفتاب که جميع کائنات ارضيّه را تربيت مينمايد و بحرارت نشو و نما ميدهد ديگر چه خيری اعظم از آنست و لکن چون اين خير صادر از نيّت خير و محبّت الهيّه و عرفان الهی نيست ابداً نمايش و جلوه ندارد ولی يک شخص انسان چون جامی آب بديگری دهد ممنون و متشکّر آن گردد . حال انسان بی فکر ميگويد اين آفتابرا که جهان روشن نموده و اين فيض عظيم از او ظاهر بايد پرستش نمود و ستايش کرد چرا ممنون و متشکّر آن نباشيم و انسانيرا که منقبت جزئی محدود دارد بستائيم . امّا چون بحقيقت نگريم ملاحظه مينمائيم که اين منفعت جزئی انسان منبعث از احساسات وجدانست لهذا سزاوار ستايش است ولی آفتاب اين نور و حرارتش منبعث از احساس و وجدان نه لهذا لايق مدح و ثنا نيست و سزاوار ممنونيّت و شکرانيّت نه و همچنين نفوسی که اعمال خيريّه از آنان صادر هر چند ممدوحند ولی اين اعمال خيريّه چون منبعث از عرفان حقّ و محبّة اللّه نه البتّه ناقص است . و از اين گذشته چون بانصاف نگری ملاحظه مينمائی که اين اعمال خيريّه نفوس سائره نيز از اصل منبعث از تعاليم الهی است يعنی انبيای سلف نفوسرا دلالت بر آن نموده‌اند و محسّنات آنرا بيان نموده‌اند و تأثيرات حسنه آنرا شرح داده‌اند ابن تعاليم ميان بشر منتشر شده مسلسل و متتابع باين نفوس رسيده و قلوبرا متوجّه باين کمالات کرده و ناس چون ديدند که اين اعمال مستحسن است و در عالم انسانی سبب سعادت و کامرانی لهذا متابعت نمودند پس اين نيز از تعاليم الهيّه است ولی قدری انصاف لازم است نه محاججه و مجادله . الحمد للّه شما بايران رفتيد و ملاحظه نموديد که از نفحات قدس بهاء اللّه ايرانيان چگونه بنوع انسان مهربانند و پيش هر نفسی را از سائر طوائف تصادف مينمودند نيش ميزدند و نهايت عداوت و بغض و کينه داشتند حتّی تنجيس مينمودند و انجيل و تورات را ميسوختند و اگر دستشان آلوده بآن کتاب ميشد ميشستند حال اکثر از مضامين اين دو کتاب را در محافل و مجالس بالمناسبه ترتيل مينمايند و تفسير ميکنند و معانی و رموز آنرا شرح و تفصيل ميدهند و دشمنان خويش را ميپرورند و گرگان خونخوار را مانندغزال صحرای محبّة اللّه نوازش نمايند روش و سلوک آنانرا ديدی و اخلاق سائر ايرانيانرا شنيدی اين تقليب اخلاق و تعديل رفتار و گفتار آيا جز بمحبّة اللّه حصول يافت لا و اللّه اگر ميخواستيم که بوسائط معارف و علوم ترويج اين اخلاق و اطوار کنيم البتّه هزار سال ميگذشت و بين عموم حصول نمی يافت حال بسبب محبّة اللّه بنهايت سهولت حصول يافت فاعتبروا يا اولی الألباب .